



جلسه: ۱۰
تاریخ: ۱۴۰۲/۰۸/۱۷

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: وظیفه حکومت اسلامی نسبت به پرداخت دیون بدهکاران
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

بسم الله الرحمن الرحيم

ج: پرداخت دیون بدهکاران

سومین وظیفه از وظائف حکومت اسلامی این است که دیون افرادی که در جامعه اسلامی به نحوی مدیون شده اند، را از بیت‌المالی که در اختیار دارد، پرداخت کند تا از بدهکاری خارج شوند. در این زمینه به دو مورد اشاره گردید:

الف: افرادی که در زمان حیات، برای زندگی و معیشت خود قرض کرده و یا معامله نسیه انجام داده اند و بدهکار شده اند و توان پرداخت بدهی خود را ندارند.

ب: افرادی که در زمان حیات، به جهت قرض کردن یا اسباب دیگر بدهکار شده اند و توان کار کردن و کسب درآمد هم داشته اند، ولی عمرشان به پایان رسیده و بدهی خود را پرداخت نکرده اند. بعد از مرگ نیز اموالی از آنها باقی نمانده است که برای پرداخت بدهی آنها مصرف گردد.

أدله لزوم پرداخت بدهی بدهکاران فوت شده

در جلسه پیشین برای لزوم پرداخت بدهی بدهکارانی که فوت کرده اند و مالی از آنها باقی نمانده است تا بدهی خود را پرداخت کنند، به روایاتی اشاره گردید که عبارتند از:

الف: صحیححه حلبی^۱

ب: صحیححه ایوب بن عطیه^۲

ج: روایت موسی بن بکر^۳

د: مرسله عباس^۴

ه: روایت عطاء

علاوه بر چهار روایت ذکر شده، روایتی توسط عطاء که برای اثبات لزوم پرداخت بدهی بدهکاران قابل استناد است. در روایت عطاء که توسط شیخ طوسی نقل شده، آمده است:

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ اللَّوْلُؤِيِّ عَنْ زِيَادِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سُوْقَةَ عَنْ عَطَاءٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: قُلْتُ لَهُ جُعِلَتْ فِدَاكَ إِنَّ عَلِيَّ دَيْنًا إِذَا ذَكَرْتَهُ فَسَدَّ عَلَيَّ مَا أَنَا فِيهِ فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ أَمَا

۱. وَ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَنْ مَاتَ وَ تَرَكَ دَيْنًا فَعَلَيْنَا دَيْنُهُ وَ إِنِنَّا عِيَالُهُ وَ مَنْ مَاتَ وَ تَرَكَ مَالًا فَلِوَرَثَتِهِ وَ مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ مَوَالِي فَمَالُهُ مِنَ الْأَنْفَالِ. وسائل الشيعة ۲۶: ۲۴۸.

۲. مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ يَحْيَى الْحَلْبِيِّ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ عَطِيَّةَ الْحَدَّاءِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَقُولُ أَنَا أَوْلَى بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ وَ مَنْ تَرَكَ مَالًا فَلِلْوَارِثِ وَ مَنْ تَرَكَ دَيْنًا أَوْ ضَيَاعًا ۲. فَايَِّي وَ عَلَيَّ. وسائل الشيعة ۲۶: ۲۵۱.

۳. وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ ع مَنْ طَلَبَ هَذَا الرَّزْقَ مِنْ جِلَّةٍ لِيُعَوِّدَ بِهِ عَلَيَّ نَفْسَهُ وَ عِيَالَهُ كَانَ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنَّ غُلْبَ عَلَيْهِ فَلْيَسْتَدِنْ عَلَيَّ اللَّهُ وَ عَلَيَّ رَسُولُهُ ص مَا يَقْتَرُ بِهِ عِيَالَهُ فَإِنَّ مَاتَ وَ لَمْ يَقْضِهِ كَانَ عَلَيَّ الْإِمَامَ قَضَاؤُهُ فَإِنَّ لَمْ يَقْضِهِ كَانَ عَلَيْهِ وَرْزُهُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا إِلَى قَوْلِهِ وَ الْعَارِمِينَ - فَهَوَ فَقِيرٌ مُسْكِينٌ مُغْرَمٌ. وسائل الشيعة ۱۸: ۳۳۶.

۴. [مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى] عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنِ الْعَبَّاسِ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: الْإِمَامُ يَقْضِي عَنِ الْمُؤْمِنِينَ الدُّيُونَ مَا خَلَا مَهْوُورَ النَّسَاءِ. وسائل الشيعة ۱۸: ۳۳۷.



بَلَّغَكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص - كَانَ يَقُولُ فِي خُطْبَتِهِ مَنْ تَرَكَ ضَيَاعاً فَعَلَىٰ ضَيَاعِهِ وَ مَنْ تَرَكَ دَيْنًا فَعَلَىٰ دَيْنِهِ وَ مَنْ تَرَكَ مَالًا فَأَكَلَهُ - فَكَفَالَةُ رَسُولِ اللَّهِ ص مِثْلًا كَكِفَالَتِهِ حَيًّا وَ كِفَالَتُهُ حَيًّا كَكِفَالَتِهِ مِثْلًا فَقَالَ الرَّجُلُ نَفْسَتَ عَنِّي جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ^۱.

در این روایت، راوی با امام باقر علیه السلام در مورد بدهکاری خود صحبت می کند و به ایشان عرض می کند که حتی توجه و یادآوری آن نیز موجب غم و اندوه در او می شود. امام باقر علیه السلام در پاسخ به او می فرماید: آیا به شما نرسیده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرموده اند: هر کسی اهل و عیالی را باقی بگذارد، بر عهده من است و هر کسی که دینی باقی بگذارد، دین او نیز بر عهده من است؟ امام باقر علیه السلام در ادامه روایت بیان کرده اند که در مورد کفالت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، بین زمان حیات و بعد از آن تفاوتی نیست؛ یعنی همان طور که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در زمان حیات خود بدهی ها را بر عهده می گرفته اند، در زمان وفات ایشان نیز ائمه علیهم السلام بدهی مسلمین را بر عهده خواهند گرفت.

این روایت از نظر دلالتی همانند روایت حلبی و ایوب بن عطیه است و لذا از حیث دلالت مشکلی در آن وجود ندارد.

بررسی سندی

از نظر سندی این روایت با اشکال مواجه است؛ راوی این روایت عطاء است که در منابع رجالی شش عطاء وجود دارد و هیچ یک از آنها توثیق خاص ندارند. البته چهار نفر از آنها در قسم مرتب اصحاب امام صادق علیه السلام در رجال شیخ طوسی هستند و بر اساس رجال ابن عقده ذکر شده اند که توثیق می شوند، اما علاوه بر آنها افراد دیگری هستند که نامشان عطاء است ولی با توجه به اینکه نام پدر عطاء در این روایت ذکر نشده است، قابل شناخت نیست و در نتیجه حداقل این است که مردد بین ثقّه و غیرثقه خواهد بود.

علاوه بر عطاء، زیاد بن محمد بن سوجه نیز با اشکال مواجه است؛ چون اگر نام اصلی او همین عنوان باشد، در کتب رجالی چنین عنوانی وجود ندارد و لذا مهمل است. البته مرحوم آقای خویی فرموده اند: مقصود از زیاد بن محمد بن سوجه، زیاد بن سوجه یا محمد بن سوجه است. ایشان به جهت پیدا نشدن عنوان زیاد بن محمد بن سوجه، این عنوان را بر یکی از دو عنوان زیاد بن سوجه و محمد بن سوجه حمل کرده اند، در حالی که به نظر ما ادعای ایشان بدون هیچ دلیل و مدرک است و لذا از این جهت نیز برای سند روایت اشکال ایجاد می شود.

البته ضعف سندی روایت عطاء مشکلی برای بحث حاضر ایجاد نمی کند؛ چون تاکنون روایات متعددی مطرح گردید که در بین آنها روایات صحیحیه هم وجود دارد و فرضاً هم هیچ یک از آنها از حیث سند، تام و تمام نباشند، مجموع روایات، مستفیضه هستند که وثوق به صدور متن و محتوای آنها ایجاد می شود و حاصل همه آنها این است که اگر کسی از دنیا برود و بدهی از خودش به جای بگذارد و مالی هم برای پرداخت آن نداشته باشد، بلاشک و اشکال بر امام علیه السلام و حکومت اسلامی لازم است که بدهی او را پرداخت کنند.

تبیین متمم برای لزوم پرداخت بدهی بدهکاران

تاکنون روشن گردید که پرداخت بدهی بدهکاران، یکی از وظائف حکومت اسلامی است. به عنوان متمم و مکمل برای این وظیفه می توان به فرضی اشاره کرد که شخصی که دارای بدهی است، به صورت عمدی کشته شده باشد. در این فرض، با توجه به بدهکار بودن شخصی که از دنیا رفته است، شبیه مورد پیشین است، اما خصوصیت این فرض این است که ورثه مقتول می توانند به جای قصاص کردن قاتل، بر دیه مصالحه کنند و بعد از دریافت دیه، بدهی او را پرداخت کنند و دیگر پرداخت بدهی بر حکومت اسلامی لازم نباشد. بنابراین اگرچه کسی که از دنیا رفته، بدهکار است و مالی هم ندارد، اما شرایط به گونه ای است که راه برای تأمین مال برای پرداخت بدهی او وجود دارد.



جلسه: ۱۰
تاریخ: ۱۴۰۲/۰۸/۱۷

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: وظیفه حکومت اسلامی نسبت به پرداخت دیون بدهکاران
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

لزوم یا عدم لزوم مصالحه بر دیه در این فرض می تواند محل بحث باشد. این در حالی است که در روایتی که در باب ۵۹ از کتاب القصاص توسط علی بن ابی حمزه نقل شده، بیان شده است که ورثه میت به لحاظ بدهی او مجبور به مصالحه بر دیه نیستند بلکه آنها در این زمینه مختار هستند. در صورتی که خودشان پرداخت دیه را انتخاب کنند، بعد از دریافت دیه، بدهی میت از همان پرداخت می شود، اما اگر تصمیم ورثه بر قصاص کردن قاتل واقع شود، بعد از قصاص او، بدهی میت توسط امام علیه السلام پرداخت خواهد شد. در روایت علی بن ابی حمزه آمده است:

وَ عَنْهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ جُعِلَتْ فِدَاكَ رَجُلٌ قَتَلَ رَجُلًا مُتَعَمِّدًا أَوْ خَطَأً وَ عَلَيْهِ دَيْنٌ وَ (لَيْسَ لَهُ) مَالٌ وَ أَرَادَ أَوْلِيَاؤُهُ أَنْ يَهْبُوا دَمَهُ لِلْقَاتِلِ قَالَ إِنْ وَهَبُوا دَمَهُ صَمِنُوا دَيْنَهُ فَقُلْتُ إِنْ هُمْ أَرَادُوا قَتْلَهُ قَالَ إِنْ قَتَلَ عَمْدًا قُتِلَ قَاتِلُهُ وَ أَدَى عَنْهُ الْإِمَامُ الدِّينَ مِنْ سَهْمِ الْغَارِمِينَ قُلْتُ فَإِنَّهُ قُتِلَ عَمْدًا وَ صَالِحٌ أَوْلِيَاؤُهُ قَاتِلُهُ عَلَى الدِّيَةِ فَعَلَى مَنْ الدِّينُ عَلَى أَوْلِيَانِهِ مِنَ الدِّيَةِ أَوْ عَلَى إِمَامِ الْمُسْلِمِينَ فَقَالَ بَلْ يُؤَدُّوا دَيْنَهُ مِنْ دَيْنِهِ الَّتِي صَالَحُوا عَلَيْهَا أَوْلِيَاؤُهُ فَإِنَّهُ أَحَقُّ بِدَيْنِهِ مِنْ غَيْرِهِ.^۱

به لحاظ سندی اشاره به این نکته لازم است که سند اولین روایتی که صاحب وسائل در باب ۵۹ نقل کرده است، به این صورت است: «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ يُونُسَ بْنِ ابْنِ مُسْكَانٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ يَعْنِي الْمُرَادِيَّ قَالَ»^۲. ایشان در ادامه به سند دیگری اشاره کرده اند که عبارت از: «و بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْلَمَ الْجَبَلِيِّ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ مِثْلَهُ. مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْلَمَ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ مِثْلَهُ». صاحب وسائل بعد از این سند نیز، روایت محل بحث را با تعبیر «و عَنْهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى ع» نقل کرده است. در اینجا برای تکمیل این سند، نباید از سند روایت اول باب استفاده شود بلکه سند اخیر که در ذیل ذکر شده است، معیار است؛ چون اگر صاحب وسائل در سندهایی که در ذیل یک روایت ذکر می کند، تعبیر «و رواه» را داشته باشد، ضمیرهای ذکر شده در روایت بعدی به صدر روایت اول بازگشت می کند، اما اگر در ذیل یک روایت، مستقیماً نام یکی از صاحبان کتاب را ذکر کنند، روایت بعدی که ذکر می شود، به همان سند ذکر شده در ذیل بازگشت می کند. بنابراین برای کامل کردن سلسله سند روایت علی بن حمزه، طریق شیخ طوسی به یونس استفاده نمی شود، بلکه طریق شیخ صدوق برای این روایت اضافه می شود. این نکته از طریق مراجعه به منبع اصلی به دست می آید و لذا کسی که این روایت را در وسائل الشیعه مطالعه می کند، باید به این مطلب توجه داشته باشد.

بر اساس این روایت، اگر قاتل خطئی رخ داده باشد، حکم شرعی این است که قاتل، دیه پرداخت کند و اولیای میت نیز حق بخشیدن دیه او را ندارند و الا ضامن دیه او خواهند بود. در صورت قتل عمدی نیز اولیای دم حق قصاص قاتل را دارند و در صورتی که او را قصاص کنند، بدهی میت بر عهده امام علیه السلام خواهد بود، اما اگر مصالحه بر دیه کنند^۳، بدهی او از دیه ای که دریافت می کنند، پرداخت خواهد شد و چیزی بر عهده امام علیه السلام ثابت نمی شود.

۱. وسائل الشیعة ۲۹: ۱۲۳.

۲. وسائل الشیعة ۲۹: ۱۲۲.

۳. در صورتی که قتل به صورت عمدی باشد، پرداخت دیه بر خود قاتل واجب است، اما در موارد قتل خطئی، دیه بر عاقله واجب می شود. در صورتی که خود شخص یا عاقله توان پرداخت دیه را نداشته باشند، پرداخت دیه بر امام علیه السلام واجب خواهد بود. اما این قسمت فعلاً محل بحث نیست؛ چون محل بحث در لزوم یا عدم لزوم پرداخت بدهی افرادی است که از دنیا رفته اند.



جلسه: ۱۰
تاریخ: ۱۴۰۲/۰۸/۱۷

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: وظیفه حکومت اسلامی نسبت به پرداخت دیون بدهکاران
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

بر اساس این روایت، این مورد نیز از جمله مواردی است که پرداخت بدهی بر عهده امام علیه السلام ثابت می شود. البته خصوصیت این مورد این است که راهی برای تأمین بدهی میت وجود دارد که همان گرفتن دیه از قاتل است. نکته مهم این است که ورثه برای پرداخت بدهی مجبور نیستند که مصالحه بر دیه داشته باشند بلکه آنها در این زمینه مختار هستند و می توانند قاتل را قصاص کنند و یا اینکه از او دیه بگیرند. در صورتی که قصاص رخ دهد، با توجه به اینکه مال دیگری برای میت نیست، بدهی او توسط امام علیه السلام پرداخت خواهد شد ولی اگر ورثه مصالحه بر دیه کنند، بدهی میت از همان دیه پرداخت خواهد شد و امام علیه السلام دیگر وظیفه ای نسبت به پرداخت بدهی میت نخواهند داشت. روایت علی بن ابی حمزه به لحاظ محتوا و دلالت با مشکلی مواجه نیست. به لحاظ سندی نیز تا محمد بن اسلم مشکلی وجود ندارد؛ چون شیخ صدوق در مشیخه خود، دو طریق به محمد بن اسلم ذکر کرده است که عبارتند از:

و ما کان فیه عن محمد بن أسلم الجبلیّ فقد رویته عن محمد بن الحسن - رضی اللّٰه عنہ - عن الحسن بن متیل، عن محمد بن حسان الرّازی، عن محمد بن زید الرّزّامیّ خادم الرضا علیه السلام عن محمد بن أسلم الجبلیّ. و رویته عن أبی - رضی اللّٰه عنہ - عن سعد بن عبد اللّٰه، عن محمد بن الحسین بن أبی الخطاب، عن محمد بن أسلم الجبلیّ^۱

در این عبارت شیخ صدوق دو طریق به محمد بن اسلم ذکر کرده است که طریق دوم ایشان بسیار عالی است و موجب می شود که سند تا محمد بن اسلم صحیح اعلانی باشد. اما محمد بن اسلم جبلی که اهل منطقه شمال ایران بوده است، توثیق خاص ندارد و باید در مورد او از توثیقات عام استفاده شود.

برای توثیق محمد بن اسلم شش وجه قابل اشاره است:

۱ - واقع شدن در ابتدای اسناد فقیه:

یکی از وجوه عام برای توثیق اشخاص، واقع شدن در ابتدای سند کتاب «من لایحضره الفقیه» است که این نکته موجب می شود که شیخ صدوق در مشیخه خود به کسانی که در ابتدای سند واقع شده اند، طریق ذکر کند. در مورد مقصود شیخ صدوق نسبت به کسانی که آنها را در ابتدای سند ذکر کرده است، اقوال مختلفی وجود دارد و برخی مدعی شده اند که عملکرد شیخ صدوق همانند شیخ طوسی در کتابهای تهذیب و استبصار بوده است؛ یعنی کسانی که شیخ صدوق ابتدای سند به آنها می کند، روایات را از کتاب آنها نقل کرده است. احتمال دیگر این است که ذکر شدن نام اشخاص در ابتدای سند لزوماً به معنای صاحب کتاب بودن آن شخص نیست؛ چون ممکن است که شیخ صدوق آن روایت را از کتاب دیگری نقل کرده باشد و سندی هم که ذکر می کند، ربطی به کتاب ندارد. از دو احتمال ذکر شده، صرفاً احتمال اول برای توثیق اشخاص ابتدای سند مفید است؛ چون اگر مشخص شود که شیخ صدوق روایات را از کتاب اشخاص ذکر شده در ابتدای سند نقل کرده است، آن روایات مشمول تعبیر ذکر شده در مقدمه فقیه می شوند. شیخ صدوق در مقدمه خود فرموده است: «وَجَمِيعٌ مَّا فِيهِ مُسْتَخْرَجٌ مِنْ كُتُبٍ مَشْهُورَةٍ عَلَيْهَا الْمَعْوَلُ وَإِلَيْهَا الْمَرْجِعُ»^۲. بر اساس این تعبیر، روایات نقل شده توسط شیخ صدوق، از کتاب هایی مانند کافی، تهذیب و استبصار بوده است که مشهور و مورد اعتماد فقها هستند. بر این اساس مشخص می شود که محمد بن اسلم نیز صاحب کتاب مشهور بوده است که فقها به کتاب او اعتماد کرده اند. از طرف دیگر اگر کتابی مرجع و مورد اعتماد فقها باشد، اثبات می شود که صاحب آن نیز ثقه بوده و مورد اعتماد فقها است؛ چون اگر صاحب کتاب ضعیف باشد، کتابش مورد اعتماد فقها قرار نمی گیرد. بنابراین استفاده می شود که محمد

۱. من لایحضره الفقیه ۴: ۵۳۴.

۲. من لایحضره الفقیه ۱: ۳.



جلسه: ۱۰
تاریخ: ۱۴۰۲/۰۸/۱۷

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: وظیفه حکومت اسلامی نسبت به پرداخت دیون بدهکاران
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

بن اسلم ثقه بوده است.^۱ این تقریب مورد پذیرش علامه مجلسی اول قرار گرفته و از فقهای معاصر نیز شیخ مرتضی حائری آن را پذیرفته اند. در مقابل، برخی دیگر از فقها همچون مرحوم آقای خوبی مخالف این نظریه هستند و نقض های متعددی برای آن ذکر می کنند. ما نیز سابقاً به این نظریه اطمینان داشته ایم ولی اخیراً نسبت به آن تأملاتی داریم، اما به حدی نیست که از حجیت ساقط شود.

۲- شهادت شیخ صدوق در مقدمه فقیه بر نقل روایات صحیح

دومین راه برای توثیق محمد بن اسلم این است که روش شیخ صدوق این گونه بوده است که روایات غیر صحیح را نقل نمی کرده است؛ چون خود ایشان در مقدمه فقیه فرموده اند: «لَمْ أَقْصِدْ فِيهِ قَصْدَ الْمُصَنِّفِينَ فِي إِيرَادِ جَمِيعِ مَا رَوَوْهُ بَلْ قَصَدْتُ إِلَى إِيرَادِ مَا أُفْتِي بِهِ وَ أَحْكُمُ بِصِحَّتِهِ وَ أَعْتَقِدُ فِيهِ أَنَّهُ حُجَّةٌ فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَ رَبِّي تَقَدَّسَ ذِكْرُهُ وَ تَعَالَتْ قُدْرَتُهُ»^۲. بنابراین فرضاً کتاب محمد بن اسلم از کتب مشهور نباشد، با توجه به این عبارت شیخ صدوق، روایات او جزو روایات صحیح محسوب می شود و وقتی روایت شخصی صحیح باشد، به معنای ثقه بودن او در نزد شیخ صدوق خواهد بود. دو پاسخ از این وجه قابل اشاره است:

۱- تعبیر «صحیح» در کلمات قدماء، به معنای صحیح اصطلاحی که امروزه به کار برده می شود، نیست، بلکه مقصود از آن روایاتی است که صدور آن از امام علیه السلام ثابت شده و موثوق الصدور هستند. وثوق به صدور نیز لزوماً از طریق ثقه بودن راویان نیست بلکه ممکن است به جهت قرآنی بوده باشد که به دست شیخ صدوق رسیده است. بنابراین هرچند روایت برای شیخ صدوق حجت بوده است، اما برای ما حجت نیست.

۲- در کلمات امام خمینی در کتاب الطهارة مطرح شده است، شیخ صدوق از وعده ای که در مقدمه فقیه داده، عدول کرده است؛ چون وعده او در مقدمه این بوده است که صرفاً روایاتی که از کتب مشهور استخراج شده و به آنها فتوا می دهد را نقل کند، در حالی که به عنوان مثال شیخ صدوق در بحث ارث مجوسی روایتی از سکونی نقل کرده است و بیان کرده است که سکونی منفرد به این روایت است و به آن فتوا نمی دهند. در برخی موارد نیز شیخ صدوق روایات متعارض را نقل کرده و بیان کرده اند که به یک دسته از آنها فتوا نمی دهند، در حالی که اگر می خواستند به وعده خود در مقدمه عمل کنند، باید خصوص روایت معتبر را نقل می کردند و روایتی که به مفاد آن فتوا نمی دهند، را اساساً نقل نکنند.

۱. در اینجا لازم به ذکر است که قطعاً کتاب محمد بن اسلم به دست شیخ صدوق رسیده است، اما بحث در این جهت است که شیخ صدوق روایاتی که ابتدای سند آنها محمد بن اسلم قرار دارد را از کتاب محمد بن اسلم نقل کرده است و یا اینکه از کتاب دیگری استخراج کرده است. در صورتی که روایات محمد بن اسلم از کتاب خود او نقل شده باشد، تعبیر «علیها المعول و الیها المرجع» وصف برای خود کتاب محمد بن اسلم خواهد شد و با تقریبی که در متن ذکر گردید، وثاقت خود محمد بن اسلم استفاده می شود. اما در صورتی که شیخ صدوق روایات محمد بن اسلم را از کتاب های دیگری نقل کرده باشد، تعبیر «علیها المعول و الیها المرجع» وصف برای آن کتاب خواهد بود. به عنوان مثال اگر شیخ صدوق روایت محمد بن اسلم را از کتاب کافی نقل کرده باشد، با این توصیف بیان کرده است که منبع برای روایات محمد بن اسلم کتاب هایی همچون کافی یا جامع ابن ولید بوده است که مورد اعتماد فقها است و محل رجوع قرار می گیرد. با این تقریب دیگر وصف برای کتاب محمد بن اسلم نخواهد شد که از این توصیف برای کتاب او، وثاقت خود محمد بن اسلم استفاده شود بلکه توصیف برای منبع روایات است.

۲. من لا یحضره الفقیه: ۱: ۳.



جلسه: ۱۰
تاریخ: ۱۴۰۲/۰۸/۱۷

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: وظیفه حکومت اسلامی نسبت به پرداخت دیون بدهکاران
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

ادعای امام خمینی در صورتی صحیح است که اطمینان حاصل شود که شیخ صدوق از مبنای خود عدول کرده است و یا حداقل احتمال عقلانی این مطلب داده شود، اما به نظر ما وجود موارد محدودی که شمار آنها در حد دو یا سه مورد است، موجب اطمینان یا احتمال عقلانی نسبت به عدول شیخ صدوق از مبنای خود نمی شود و لذا اگر کلام شیخ صدوق از جهات دیگر مورد اشکال نباشد، عمل کردن شیخ صدوق به خلاف وعده اش در این موارد موجب سقوط قول او از حجیت نمی شود.

۳- وقوع در تفسیر علی بن ابراهیم قمی

سومین طریق عام برای توثیق محمد بن اسلم، وقوع ایشان در تفسیر قمی است. مرحوم آقای خوبی از کسانی است که همه راویان تفسیر قمی را به جهت شهادتی که در مقدمه آن وجود دارد، ثقة می دانند. به نظر ما این وجه صحیح نیست؛ چون تفسیر قمی که در حال حاضر در اختیار ما قرار دارد، مرکب از سه دسته مطالب است. بخشی از آن را تفسیر قمی و بخش دیگر را تفسیر ابی الجارود تشکیل می شود. بخش دیگر از آن نیز روایاتی است که خود مؤلف نقل کرده است. از طرف دیگر مؤلف کتاب دو یا سه واسطه تا علی بن ابراهیم فاصله دارد و مشخص نیست که چه کسی بوده است. البته در مورد مؤلف آن حدس هایی وجود دارد، اما حجتی در بین نیست که چه کسی کتاب تفسیر قمی را که اکنون در دست است، نوشته است. در مورد مقدمه نیز مشخص نیست که توسط چه کسی نوشته شده است.

۴- وقوع در کامل الزیارات

چهارمین وجه برای توثیق محمد بن اسلم، وقوع ایشان در اسناد کامل الزیارات است که صاحب وسائل از قائلین به توثیق عام همه راویان کامل الزیارات است. مرحوم آقای خوبی نیز در اکثر عمر شریف خود قائل به این نظریه بوده اند و راویان کتاب کامل الزیارات را ثقة می دانسته اند.^۱ اما در اواخر عمر خود از این مبنا عدول کردند.

۵- وقوع در کافی

وجه پنجم برای توثیق محمد بن اسلم، وقوع ایشان در اسناد شیخ کلینی در کتاب کافی است که در مباحث پیشین مطرح شد که این وجه دارای دو تقریب است:

الف: شیخ کلینی در مقدمه شهادت داده است که روایات صحیح از صادقین علیهم السلام را نقل کرده است.

ب: نجاشی، شیخ کلینی را أوثق الناس دانسته است^۲ و معنای این تعبیر در نظر حاجی نوری این است که هر امتیازی که برای راویان وجود دارد، شیخ کلینی به تنهایی دارای همه آن ویژگی ها است. به عنوان مثال برخی از روایات از این ویژگی برخوردار هستند که صرفاً از ثقات نقل می کنند. هجده نفر از روایات نیز وجود دارند که صحیح الحدیث هستند. بنابراین با توجه به اینکه ویژگی ها که در برخی روایات وجود داشته است، استفاده می شود که تمامی راویان کتاب کافی نیز ثقة هستند الا اینکه دلیلی بر عدم وثاقت وجود داشته باشد که در این صورت تعارض رخ می دهد. به نظر ما هیچ یک از دو تقریب صحیح نیست.^۳

۱. بر همین اساس در معجم رجال ایشان که چاپ قدیم است، حکم به وثاقت محمد بن اسلم شده و وجه آن را نیز وقوع ایشان در اسناد کامل الزیارات ذکر کرده است.

۲. رجال النجاشی ۳۷۷.

۳. این دو وجه به صورت مفصل در جلسه سوم از مباحث نظام اقتصادی مطرح شده و پاسخ آن به این صورت مطرح گردید.

در پاسخ از وجه اول بیان شد که دو مناقشه بر وجه اول وارد است:



۶- نقل افراد صحیح الحدیث از محمد بن اسلم

ششمین وجه برای توثیق محمد بن اسلم این است که برخی از افراد صحیح الحدیث از ایشان نقل حدیث کرده اند؛ چون در طریق شیخ طوسی به محمد بن اسلم، احمد بن ادریس قرار دارد و احمد بن ادریس از کسانی است که در کتب رجال شیخ طوسی و نجاشی صحیح الحدیث دانسته شده است. از طرف دیگر طبق مبنای حاجی نوری اگر در مورد کسی به صورت مطلق از تعبیر صحیح الحدیث استفاده شود، به معنای ثقه بودن همه مروی عنده‌های او است. در نتیجه حتی افرادی که احمد بن ادریس مع الواسطه از آنها روایت نقل کرده است، توثیق خواهند شد. بر اساس این مطلب، با توجه به اینکه احمد بن ادریس با واسطه از محمد بن اسلم روایت نقل کرده است، حکم به وثاقت او می‌شود.

به نظر ما کبرای ذکر شده ناتمام است؛ چون نجاشی در رجال خود در مورد محمد بن ابی عبدالله اسدی تعبیر «کان ثقة، صحیح الحدیث، إلا أنه روی عن الضعفاء»^۱ را به کار برده است که به روشنی دلالت دارد که صحیح الحدیث بودن منافاتی با نقل از ضعفا ندارد و لذا ممکن است راویان با واسطه اشخاص ضعیفی باشند.

الف: شیخ کلینی در کتاب کافی اعمال اجتهاد کرده است. این مطلب از مقدمه ایشان نیز روشن است؛ چون در ادامه روش خود را برای انتخاب روایات، ذکر کرده است که از باب تخییر بوده است. بنابراین روایاتی که شیخ کلینی نقل کرده است، به جهت متن روایت و یا هر دلیل دیگری صحیح دانسته شده است و این گونه نیست که صحیح در نظر ایشان در نزد همگان صحیح باشد و لذا نمی‌توان به صرف صحت در نزد ایشان استناد کرد که اینک شهادت شیخ صدوق در مقدمه من لایحضر الفقیه نمی‌تواند برای حکم به صحت همه روایات نقل شده توسط ایشان کافی باشد.

ب: در کتاب کافی روایات عجیبی نقل شده است که ۱۰۰٪ غلط و اشتباه هستند. این روایات را در کتاب ابراهیم بن هاشم به صورت مفصل نقل کرده و مورد بحث قرار داده ایم. البته بسیاری از آنها دارای توجیه است. به عنوان مثال در روایتی نقل شده است که قرآن کریم دارای هفده هزار آیه است که بر اساس آن، تقریباً دو سوم قرآن کریم از بین رفته است. البته طبق برخی از نسخه‌ها، تعداد آیات قرآن کریم حدود هفت هزار آیه است که این تعداد، کمی بیشتر از آیات قرآن موجود است و می‌توان آن را این گونه توجیه کرد که با اضافه کردن بسم الله‌های ابتدای سوره‌ها و کوتاه‌تر دانستن سایر آیات بوده است. اما مواردی هم وجود دارد که علم به بطلان آنها وجود دارد. به عنوان مثال در برخی از روایات نقل شده است که تمامی دوازده امام علیهم السلام از فرزندان حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها بوده اند، در حالی که قطعاً این مطلب صحیح نیست.

بنابراین نمی‌توان این وجه را پذیرفت.

بر وجه دوم نیز دو مناقشه ذکر شد که عبارتند از:

۱- صغریاً کسی وجود ندارد که همه کسانی که از آنها نقل کرده - حتی راویان دارای واسطه - ثقه باشند؛ چون اصحاب اجماع در سطرهای پیشین مورد بررسی قرار گرفت و روشن گردید که این مطلب در مورد آنها ثابت نیست. تعبیر «صحیح الحدیث» نیز به این معنا نیست که همه راویان ثقه باشند. البته عده‌ای از راویان مانند ابن ابی عمیر هستند که در مورد آنها بیان شده است که صرفاً از ثقات نقل می‌کنند که اصل این مطلب محل کلام است و مورد پذیرش برخی از فقها قرار نگرفته است. البته به نظر ما در مورد راویان بلاواسطه قابل اثبات است. بنابراین به لحاظ صغریاً شخصی وجود ندارد که همه واسطه‌های او تا امام علیه السلام ثقه باشند.

۲- اساساً تعبیر «اوثق الناس» به معنای دارا بودن امتیازات دیگران نیست بلکه معنایش این است که شخص راستگو بوده و به گونه‌ای دقیق است که اشتباه کردن او نادر است و همین امر موجب اطمینان به نقل‌های او می‌شود. در نتیجه به کاربردن «اوثق الناس» صرفاً وثاقت خود شیخ کلینی را اثبات می‌کند و بر وثاقت مروی عنده‌های او را دلالت ندارد.



جلسه: ۱۰
تاریخ: ۱۴۰۲/۰۸/۱۷

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: وظیفه حکومت اسلامی نسبت به پرداخت دیون بدهکاران
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

البته حاجی نوری نیز متوجه این اشکال بوده و پاسخ عجیبی ذکر کرده است. ایشان فرموده است: خود نجاشی محمد بن ابی عبدالله اسدی را توثیق کرده است، اما تعبیر «یروی عن الضعفاء» نظر خود ایشان نبوده است بلکه از دیگران نقل قول کرده است. در نتیجه عبارت ایشان به معنای «صحیح الحدیث الا قیل اَنَّهُ یروی عن الضعفاء» است.

مناقشه در پاسخ حاجی نوری این است که اگر مقصود نجاشی نقل قول از دیگران بود، باید تعبیر «قیل» یا «یقال» را اضافه می کردند و بسیار خلاف ظاهر است که بدون اشاره به این تعابیر مقصود ایشان نقل از دیگران باشد. بنابراین صحیح الحدیث بودن به این معنا نیست که از ضعیفا نقل نمی کند، بلکه به معنای دقت در نقل است.

از بین وجوه عامه ای که برای توثیق محمد بن اسلم ذکر گردید، بهترین وجه همان وجه اول است که شیخ صدوق ایشان را در صدر سند ذکر کرده و در مشیخه خود به ایشان طریق ذکر کرده است. اگر این وجه پذیرفته شود، مشکل سند از حیث محمد بن اسلم حل خواهد شد، اما اگر پذیرفته نشود، روایت دچار اشکال سندی می شود.

نکته دیگر این است که فرضاً محمد بن اسلم پذیرفته شود، بعد از او، علی بن ابی حمزه قرار دارد که مردد بین «علی بن ابی حمزه بطائنی» و «علی بن ابی حمزه ثمالی» است که هر دو از اصحاب امام کاظم علیه السلام بوده اند. علی بن ابی حمزه بطائنی نماینده امام کاظم علیه السلام بوده است که بعد از شهادت ایشان، امامت امام رضا علیه السلام را انکار کرده و قائل به وقف شد. بنابراین اگر علی بن ابی حمزه بطائنی مقصود باشد، در کتب رجالی دارای تضعیف صریح است و جداً و جداً ضعیف است؛ چون مذهب وقف را ابداع کرد و به دروغ بیان کرد که امام رضا علیه السلام، امام نیست، در حالی که خود او هم می دانست که امام رضا علیه السلام امام است، اما به طمع اموالی که در اختیار داشت، امامت امام رضا علیه السلام را انکار کرد تا اموالی که در اختیار داشت تحویل ندهد.^۱ اما علی بن ابی حمزه ثمالی ثقة است؛ چون کشی در رجال خود او را توثیق کرده است. بنابراین روایت مردّد بین ضعیف و ثقة می شود.

البته مبنائی وجود دارد که در اشخاصی که مردد بین دو یا چند نفر هستند، نامی که به صورت مطلق ذکر شده است، منصرف به فرد مشهور از آنها خواهد شد. بر اساس این مبنا، علی بن ابی حمزه که به صورت مطلق به کار رفته است، منصرف به بطائنی خواهد شد.^۲ از طرف دیگر این مطلب نیز ضمیمه می شود که سران واقفه مانند علی بن ابی حمزه بطائنی، عثمان بن عیسی و مروان بن زیاد قندی، بعد از اختراع مذهب وقف کاملاً مورد طرد شیعه واقع شده و دوری شیعه از آنها به حدّی بوده است که در مورد آنها بیان شده است که همانند سگ های باران خورده (الکلاب الممطوره) شده اند؛ یعنی همان طور که مسلمانان از سگ های باران خورده و خیس دوری می کنند تا نجاست آنها سرایت نکند، از سران واقفه نیز دوری و اجتناب کردند و هیچ ارتباطی با آنها نداشتند.^۳ با توجه به این دو مطلب، ادعا شده است که روایات نقل شده از علی بن

۱. تفاوت سران واقفه و فطحیه در همین نکته است که سران واقفه با علم و از روی عمد امامت امام معصوم امام رضا علیه السلام را انکار کردند، اما سران فطحیه دچار اشتباه شدند و انکار آنها عمدی نبوده است و لذا سران فطحیه ثقة محسوب می شوند.

۲. در اینجا ممکن است ادعا شود که نقل شدن این روایت در کتاب فقیه موجب تقویت این مطلب می شود که مقصود علی بن ابی حمزه بطائنی نیست بلکه علی بن ابی حمزه ثمالی است.

پاسخ این مطلب این است که شیخ صدوق از اشخاص ضعیف نیز روایت نقل کرده است. به عنوان مثال شیخ صدوق از وهب بن وهب که کذاب بوده است، روایت نقل کرده و حتی او را ابتداء به سند هم کرده است که این مطلب یکی از نقض های معتمد علیه بودن افراد مبدؤ سند در فقیه است.

۳. در اینجا ممکن است اشکال شود که اگر واقعا سران واقفه همانند کلاب ممطوره شده بودند و شیعیان هیچ روایاتی از آنها نقل نکرده بودند، دیگر نیازی به تضعیف آنها در کتب رجالی وجود نداشت و لازم نبود که از تعابیری همچون «کذاب» و «ملعون» استفاده شود؛ چون فرض این است که از آنها هیچ روایتی نقل نشده است و قبل از آن نیز ثقة بوده اند.

پاسخ این است که سران واقفه دو دسته بوده اند. برخی از آنها همانند علی بن ابی حمزه بطائنی نسبت به امام رضا علیه السلام علم داشتند و با علم و آگاهی امامت ایشان را تکذیب کردند و دروغ گفتند. اما دسته دیگری از سران واقفه مانند سماعة بن مهران وجود دارد که فریب خوردند و لذا ثقة محسوب می شوند. افرادی همچون سماعة بن مهران علی بن حمزه را کذاب نمی دانسته است و لذا روایاتی از او نقل کرده است. بنابراین علی بن ابی حمزه برای خود واقفی ها کذاب نبوده است و در منابع روایی ما روایت هایی وجود دارد که تمام سلسله سند آن واقفه هستند. بنابراین باید در کتب رجال به این نکته توجه داده می شد تا روایاتی که از علی بن حمزه بطائنی توسط برخی از ثقات نقل شده است، مورد توجه قرار گیرد و نسبت به آنها



جلسه: ۱۰
تاریخ: ۱۴۰۲/۰۸/۱۷

درس: نظام اقتصادی اسلام
موضوع: وظیفه حکومت اسلامی نسبت به پرداخت دیون بدهکاران
استاد: علی عندلیبی دام ظلّه

ابی حمزه بطنانی، مربوط به قبل از ابداع واقعه و در زمان استقامت مذهب او بوده است که عنوان وکالت امام کاظم علیه السلام را داشته است الا اینکه همانند مرحوم آقای خویی ادعا شود که صرف وکالت از طرف امام معصوم علیه السلام نیز دلیل بر وثاقت نیست. به نظر ما وکالت از طرف امام معصوم علیه السلام، دالّ بر وثاقت بلکه مرتبه ای بالاتر از وثاقت است و از این جهت در مورد وثاقت علی بن ابی حمزه بطنانی مشکلی نیست. اما مشکل این است که قطع رابطه کلی شیعیان با سران واقعه صرفاً یک ادعا است و هیچ دلیلی بر آن اقامه نشده است؛ لذا اثبات نمی شود که نقل روایت از علی بن ابی حمزه بطنانی مربوط به قبل از انحراف او بوده است. در نتیجه روایت محل بحث دچار اشکال سندی می شود.

در صورتی که این روایت دچار اشکال شود، اثبات لزوم پرداخت بدهی کسی که به صورت عمد کشته شده است، دچار چالش می شود؛ چون در چنین شرائطی باید دلیلی مانند اجماع بر مشروعیت قصاص وجود داشته باشد تا بعد از اینکه قصاص صورت گرفت و مالی هم برای پرداخت بدهی او وجود نداشت، بر حکومت اسلامی لازم باشد که بدهی میت را پرداخت کند. اما اگر دلیلی بر مشروعیت قصاص وجود نداشته باشد، ممکن است ادعا شود که با توجه به اینکه ورثه می توانسته اند که با مصالحه‌ی قصاص به دیه، مالی دریافت کرده و بدهی میت را پرداخت کنند، وقتی قصاص را انتخاب می کنند، پرداخت بدهی میت بر عهده آنها خواهد بود. با وجود این احتمال، حتی قواعد عام مانند قاعده «عدم ذهاب حق» یا قاعده جبران قابل استناد نخواهند بود؛ چون ممکن است این خصوصیت که راهی برای پرداخت بدهی وجود دارد، مانع از شمول این قواعد شود.

مورد چهارم از مواردی که پرداخت بدهی آنها بر حکومت اسلامی لازم است، اشخاصی هستند که از طریق قرض و یا انعقاد قراردادهایی همچون مضاربه، اموالی را از مردم دریافت کرده و فرار کرده باشند و امکان دسترسی به آنها وجود نداشته باشد. در این موارد برای اینکه حق طلبکاران ضایع نشود، بر حکومت اسلامی لازم است که بدهی آن افراد را به طلبکاران پرداخت کند. این مطلب یک قاعده کلی است و برای جلوگیری از باطل شدن حقوق شهروندان در حکومت اسلامی است.^۱

دقت نظر صورت گیرد تا همانند سماعه بن مهران ثقه دانسته نشود. در مواردی هم غیرواقعی‌ها از علی بن ابی حمزه بطنانی روایت نقل کرده اند که تعابیر رجالیون مبنی بر کذاب بودن علی بن حمزه موجب می شود که به روایات او اعتماد نشود الا اینکه ادعا شود که اگر غیرواقعی‌ها از او نقل روایت کرده باشند، مربوط به قبل از انحراف او است که به نظر ما طرد علی بن ابی حمزه توسط شیعیان به حدی نبوده است که اطمینان حاصل شود که بعد از انحراف او هیچ روایتی از او نقل نشده است.

۱. با توجه به این مطلب، در مورد اختلاس گرانی که سرمایه مردم را جمع کرده و به کشورهای غربی فرار می کنند، بر حکومت اسلامی لازم است که طلب شهروندان را از آن شخص پرداخت کند. البته پرداخت بدهی این افراد موجب بری الذمه شدن آنها نمی شود و در صورت دستیابی به آنها، همه اموالی که از مردم گرفته است، پس گرفته می شود.